

پینش بهائی

در هنر و معماری

مهندس فریبرز صهبا

قبل از هر چیزی باید توضیح بدهم که در غرب آرشیفتکت ها علاوه بر کار ساختمان به نطق و مقاله نویسی و فلسفه هم می پردازند ولی در شرق اینطور نبوده است. ترجمه لغت « آرشیفتکت » در فارسی « معمار » است و کار معمار ساختن و وسایل کارش خشت و گل و مصالح ساختمانی است. لذا کار من ساختن است و صحبت و قضاوت بانقادان و هنرشناسان است. بخصوص صحبت در این جمع محترم که پراست از اساتیدی که من سالهای سال افتخار شاگردی شان را داشته ام جسارت است وی ادبی. انشاء الله که عفو می فرمایند.

چون صحبت از پینش بهائی در هنر و معماری می کنیم مبادا حمل بر این شود که خدای نکرده بنده ادعائی داشته باشم که از هنر چیزی می دانم. تنها به حکم ایفای وظیفه، بعنوان يك فرد علاقمند به هنر مطالبی عرض می کنم و امیدوارم که نقائص صحبت مرا خواهد بخشید. صحبت در این مطلب حقیقتاً کاردشواری است و هنوز کمتر در عالم بهائی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. زیرا ما در اول امر هستیم و وقتمان به سایر امور مهمه مصروف است و هنوز وقت کافی صرف بررسی هنر به مفهوم واقعی در دیانت بهائی نشده است و مدارکی که در دست است بسیار مقدماتی و ابتدائی است. بعبارت دیگر عالمی است که بآن از دریچه بسیار کوچکی می نگریم. البته توجه دارید که تکلیف هنر در عالم غیر بهائی هم خیلی روشن نیست و مثل علم نمی شود در موردش صریحاً اظهار نظر کرد و مطمئن بود. در عالم علم با ارائه مدارک و بر مبنای مطالعات موجود میتوان نتیجه گیریهای صریح انجام داد ولی هنر مطلبی است غیر محدود و وسیع که به احساسات و درون انسان مرتبط است و در واقع هنرمندان غیر بهائی هم در این کلاف سردرگم گرفتارند. بنابراین با این مقدمات میتوانیم متوجه شویم که این صحبت تا چه حد محدود است و آن را تنها کوششی بحساب آورید و قدمی ناچیز در مسیر این راه پرپیچ و خم. هدف من اینست که تا حد اکثر امکان در صحبت خود متکی به آثار مبارکه باشم و مستند، البته تا حد بضاعت مزاجه خود. تاجائی که مامی فهمیم هنر ساخته و پرداخته جامعه است یعنی از داخل جامعه سرچشمه می گیرد و چیزی نیست که از خارج به آن وارد شود. اگر جامعه رابه گلی تشبیه کنیم هنر مثل عطر آن گل است. وقتی این عطریه مشام ما میرسد که این گل در نهایت شکوفائی خود باشد. تا وقتی غنچه است عطر آن هم مستور است و آترافی شود استشمام کرد. حضرت ولی امر الله در یکی از توفیعات خویش خطاب به محفل ملی امریکامی فرمایند میرخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۷) « موسیقی، ادبیات، هنر و معماری مخصوصه ثمره همدنیت است و در ابتدای يك ظهور جدید بدست نمی آید » (ترجمه)

در عین حال می دانیم که حضرت ولی امرالله فرموده اند که هنر جلوه گرفتار روح القدس است . از آنجا که مابعدان بهائی معتقدیم که حقیقت نفثات روح القدس در همه ادیان واحداست بنابراین تقسیم بندی هنریه هنر اسلامی، مسیحی و بهائی ظاهری است و در واقع اساس آن یکی است و این تقسیم بندی برای سهولت در بحث در مورد آن است ولی در واقعیت اساس آن یکی است . یا چیزی هنراست و یانیست، پایه دل می نشیند و یانی نشیند . این تقسیم بندی هارا افراد کرده اند: هنر کلاسیک و مدرن ، شعر نو و کهنه ، معماری مسیحی یا اسلامی همه تعابیر و تفاسیر افراد است . تا آنجا که من می فهمم یک شعر یا شعر است یا نیست . قالب آن مهم نیست بهترین مثالی که میتوان زد نقل اشعار مولوی در آثار مبارکه حضرت بهاء الله است . آیا میتوان گفت که اشعار مولوی شعر بهائی نیست؟ بسیاری از اشعار شاعران گذشته بنظر من شعر بهائی است . چون که کاملاً موافق و هماهنگ با بیانات مبارکه و جلوه گرفتار روح القدس است آنچه حضرت ولی امرالله در مورد هنر بهائی می فرمایند منظور هنری است که ملهم است از تعالیم دیانت بهائی . البته اساس این تعالیم در ادیان گذشته بوده است و هنرمندانی که از عصر خود پیشتر رفته بودند در همان زمان این جلوه هارا درک کرده بودند . البته در آینده هنرمندان بهائی با وسعت و جلوه بیشتری آن منظر روحانی را در مقابل خود خواهند دید و چون متمرکز در آن خواهند بود ترقیات بیشتری خواهند کرد و اثر شدید تر و موثرتری خواهند داشت .

در دیانت بهائی مقام هنر بسیار عظیم است ، باز یارت بعضی از بیانات مبارکه می بینیم که مقام هنر در کنار مقام دین آمده است . بنابراین بخاطر مقام روحانی هنر و بخاطر بهت آن می توانیم حس کنیم که در حال حاضر موقعیت مانسبت به هنر بهائی مثل اینست که بخوایم منظره فوق العاده زیبایی را از داخل سوراخ سوزن بسیار کوچکی مشاهده کنیم . تنها چیزی که میتوانیم بگوئیم اینست که منظره ای فوق العاد پر ابهت و شکوه است ولی از درک جزئیات آن عاجزیم . حضرت ولی امرالله در یکی از تویقعاتشان میفرمایند (۲۳ دسامبر ۱۹۴۲) : « در این حین که در آستانه فرهنگ بهائی ایستاده ایم تصور پیش بینی شکل و خصوصیات هنرهای آن که ملهم از ظهور بدیع و منبع خواهد بود ، ممکن نمی باشد تنها امری که میتوان به آن اطمینان داشت آنست که عالی و شگفت انگیز خواهند بود . » (ترجمه)

* * *

در هنرهای تجسمی و معماری تا بحال چهار بُعد تعریف شده است: هنرهای دو بُعدی . که روی یک سطح است مثل هنر خطاطی و نقاشی در دو بُعد عرضه میشود همینکه وارد بُعد سوم شود یعنی عمق بر آن تعلق گیرد تبدیل به مجسمه سازی می گردد که یکلی امکانات و حلاوت دیگری دارد . بُعد چهارم در هنر بعد زمان و حرکت است . مجسم کنید تصویر دو بُعدی وقتی سه بُعدی میشود چه عواملی دارد . وقتی بُعد حرکت به آن افزوده میشود یکلی دنیای دیگری است مثل مجسمه ای که یکباره جان میگیرد هر بُعد که اضافه میشود یکلی مفاهیم هنر را زیر و رو میکند . بعقیده من مادر دیانت بهائی در هنر از چهار بُعد فراتر می روم . وقتی این بُعد بوجود می آید مثل آنست که آب را کدکه دارای سه بُعد طول و عرض و ارتفاع بوده حال به جریان افتد و البته این حرکت و تلاگو زیبایی و حلاوت عالمی یکلی متفاوت دارد که در عالم سه بُعدی تصورش راهم نمی توانستیم بکنیم . با برداشت ناقص من از مطالعاتم در دیانت بهائی چشم ما بسوی بُعد دیگری باز میشود و بُعد پنجم به عالم هنر اضافه خواهد شد و در آینده هنرمندان با درک این بُعد عاشقانه به دیانت بهائی هجوم خواهند آورد زیرا دیانت بهائی در جدیدی به عوالم روحانی بر روی آنان باز خواهد کرد . می خواهم سعی کنم این بُعد پنجم را تعریف کنم ولی میدانم کوششی است بی جا ، زیرا مثل آنست که کودکی بخواد روح را تعریف کند . اما بهر حال باید برای اینکه بتوانیم راجع به آن صحبت کنیم به آن اسمی بدهیم . با معلومات محدود خود می توانیم فی المثل به آن نام بعد ماورای طبیعت یا روحانیت بدهیم و یا آثار بُعد روابط ضروری بنامیم قبل از اینکه وارد این مطلب شوم باید بگویم که اگر این فرضیه بُعد پنجم را بپذیریم ببینید چطور یک مرتبه هنرمند آزاد میشود . در عالم دو بُعدی هنرمند روی یک سطح چسبیده است و قادر به حرکت نیست . با

اضافه کردن بعد سوم هنرمند در فضای ایستد و در بعد چهارم در فضای حرکت در می آید و پرواز میکند. وقتی به بُعد پنجم می رسیم هنرمند را از جمیع قیود عالم آزادی کنیم و خواهد توانست به حداقتلای کمال و معرفت برسد و عقیده من هنرمند واقعی احساسات را تعریف نمی کند، نقل نمی کند، آنها را خلق می کند، ایجاد می کند. اگر شخصی مرتب برای ما تعریف کند و بگوید چه منظره زیبایی، با گفتن زیبا چیزی زیبایی شود. اما هنرمند بهائی بجای تعریف يك احساس و يك الهام آنرا برمی انگیزد و ایجاد می کند. این خود ما هستیم که به کنه زیبایی تصویر دست می یابیم حتی اگر آن تصویر بخودی خود زیبا نباشد ولی مازیبائی منظور نقاش را حس می کنیم. و بیننده است که با آن رابطه برقراری کند و در رابطه با ما است که این هنر تکمیل می شود يك شاعر واقعی یا يك نقاش خوب زمینه را می سازد مادر آن خود دخالت می کنیم. هنرمند در رابطه با ما معنی پیدا می کند. وقتی ما شعر زیبایی می خوانیم در عالم این شعر تخیل می کنیم و حرکت می کنیم. جملات شاعر ما را متوقف و محدود نمی کند بلکه با آن حرکت کرده حتی از شاعر جلوتر می رویم. و با یادیدن يك تابلوی نقاشی مثل اثر «ونگروگ» در این منظره یا گل آفتابگردان فقط گل آفتابگردان نمی بینیم بلکه در ماورای آن تخیل کرده به حرکت می پردازیم، به روابط حقیقی گل و آفتاب و گل و باد و آفتاب و ماه دست می یابیم. این را من بُعد روابط ضروری تعریف می کنم. هنرمند بهائی از هنر خودش در واقع از خودش آئینه ای می سازد و در مقابل آئینه روح و خیال ماقرار میدهد. از این دو تصویر تصویری بی نهایت ایجاد می شود که این نه هنرمند است و نه ما هستیم بلکه حقیقت، حقیقتی ماورای چهار بعد در آن مجسم شده. دخالت مادر هنرمند مهم ترین مسئله است. فی المثل در عالم معماری اطاق ساده ای را مجسم کنید که بسته است و راهی و منفذی به خارج ندارد مثل جعبه مکعبی که مادر آن قرار داریم. معماری آنرا ساخته و موجود است مادر این اطاق محدودیم از هنر او به ای که بنگریم در مقابل فکر مایک دیوار است و ما را متوقف می کند. اما در همین اطاق اگر فقط در گوشه ای از آن نورگیری باشد و از آن نور داخل شود به مجرد آنکه نور وارد این اطاق شد مادر این اطاق آزاد خواهیم شد. خیال من از این منفذ عبور کرده به برای آن خواهد رفت و تجسم می کنم در آنجا مزرعه ای است با سبزه و درخت و حیوانات، و زارعین مشغول به کارند. شما فکری کنید که آنجا آبشاری است در حرکت، و دیگری چیز دیگری مجسم می کند. دیگر ما محدود به این چهار دیواری نخواهیم بود و فکر مایه حرکت در خواهد آمد. فقط به خاطر نوری که از آن روزن می آید. مثال دیگر، لیوان آبی را مجسم کنیم که در آن آب موجود است مرکب از هیدروژن و اکسیژن. همین آب در جوی آب هم هست اما یکل متفاوت است و همین آب در رنگین کمان هم هست ولی در بهشت اعلاي خودش. در اینجا آب همان آب است لکن آزاد شده و در مقابل نور قرار گرفته و باقیه اشیاء رابطه برقرار کرده. در مقابل نور و هوا و باد قرار گرفته به حد کمال خود رسیده. اگر از فردا نبینائی پیرسند آب را تعریف کنی گوید آب تراست مایع است و می شود آنرا نوشید و سیال است. حال اگر این شخص بینائی خود را با باد و او را در مقابل رنگین کمان قرار دهند متحیر خواهد شد و به شگفت خواهد آمد و فریاد خواهد زد خدا یا این چه دنیائی است! آب حقیقی این است! زیبایی است! کمال است! نورا است! بنظر من کار هنرمند بهائی اینست که چشم انسان محدود را که نسبت به این بُعد پنجم، بُعد روابط ضروری گوراست، به رنگین کمان باز کند. آب را در معرض نور قرار دهد. آب را در رابطه با نور و با ما قرار دهد. حقیقت آب را با حقیقت ما مرتبط کند و در کنار هم قرار دهد. حالا ببینید تعریفی که حضرت عبداللہاء از این مطالب می فرمایند چقدر زیباست. (در کتاب مفاوضات ص ۱۲۰) می فرمایند: « شریعت روابط ضروریه ایست که منبعث از حقائق کائنات است مظهر ظهور یعنی شارع مقدس تا مطلع به حقائق کائنات نباشد روابط ضروریه که منبعث از حقائق ممکنات است ادراک ننماید. »

در مکاتیب (جلد اول ص ۱۵۹) می فرمایند: « محبت روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء است. » همچنین خطاب به یکی از احبای امریکامی فرمایند: (منتخب آثار حضرت عبداللہاء ص ۱۹۲) « از قضا و قدر و اراده سؤال نموده بودی. قضا و قدر عبارت از روابط ضروریه ای است که منبعث از حقائق اشیاء است و این

روابط بقوة ايجاد در حقیقت کائنات بودیعه گذاشته . « پس می بینید محبت ، شریعت و قضا و قدر به چه نحو تعبیر گشته . در لوح «دکتر فورال» (مکاتیب جلد ۳ ص ۴۷۹) می فرمایند: « طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه ای است که منبعث از حقائق اشیاء است . در لوح لاهه می فرمایند: « در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند به روابط ضروریه که منبعث از حقائق اشیاء است ملاحظه می نمایند. » ملاحظه فرمائید که تعبیر هنر در دیانت بهائی عبارت است از درک روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء . یعنی هنرمندان را می شناسد ، عالم روحانی رامی شناسد . هنرمند درک عشق می کند . هنرمند به قضا و قدر و جبر و اختیار در این عالم مطلع است . هنرمند طبیعت رامی شناسد و قدر میدانند . حال ملاحظه فرمائید اگر این تعریف را به هنرمندان عالم که دیوانه و اریه دنبال تعریف هنر هستند و هر کدام به نحوی می خواهند هنر را تعریف کنند بگوئیم تمام این اختلافات با این تعبیر زیبای حضرت عبدالهیا ، روشن خواهد شد و هنرمند متوجه خواهد شد که چه عوالم عجیبه ای در مقابلش باز است . در واقع از این بیانات مبارکه در می یابیم که هنرمند مؤمن است . این مؤمن هنرمند در لیوان آب رنگین کمان می بیند ، چه که اویه روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء آگاه است . به روابط نور و آفتاب مطلع است . به رابطه انسان با نور و آفتاب مطلع است ، و اینها در مقابل هم قرار داده ، رنگین کمان زیبار در مقابل چشم مامی گذارد و چشم ما را به بهشت واقعی اشیاء بازمی کند . در عین حال ملاحظه فرمائید که در اینجا هنرمند بهائی می تواند در واقع عالم را فتح کند زیرا با قلب انسان رابطه پیدا می کند . این خیلی مهم است که مادر یابیم و آگاه باشیم که چطور هنرمندان بهائی می توانند چشم عالم را بطرف امریاز کنند . چرا که هنرمند در واقع با قلب مردم و طبیعت رابطه پیدامی کند . در مثال آئینه که ذکر شد ملاحظه فرمائید که حضرت اعلی چه میفرمایند (منتخبات از آثار حضرت اعلی ص ۲۷) « قداحب الله فیکم ان تكون قلوبکم مرآتاً لاخوانکم فی الدین انتم تتعکسون فیهم وهم یتعکسون فیکم هذا صراط الله العزیز بالحق وکان الله یتعلمون شهیداً... » اراده الهی آنست که قلوب خود را آئینه ای غائی و در مقابل آئینه قلوب احبای قرار دهید . این راه حقیقی خداوند و اوناظر است به اعمال شما ...

حضرت ولی امر الله در یکی از دستخط های مبارک خطاب به یکی از احباب مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۳۳ میفرمایند:

« ما نمیتوانیم درون و قلب انسانی را از محیط خارجمان جدا کنیم و بگوئیم همینکه یکی از این دو تقلیب شد ، همه چیز یهبرود خواهد یافت . شخص انسانی با دنیا مرتبط است . زندگی درونی او خمیرمایه و سازنده محیط میباشد و خود او نیز متأثر از آن است . هر یک در دیگری موثر میباشد و هر تغییر در زندگی بشری ، نتیجه این انفعالات متقابل است . »

ببینید چطور به صراحت می فرمایند که بهائی نمیتواند فقط در قلب خودش بهائی باشد بلکه باید ناظر و عارف باشد به روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء .

یادم میآید سالهای قبل وقتی برای اولین بار به هند سفر کرده بودم و راجع به معماری آن کشور مطالعه میکردم در یک صبح سحر به دیدن تاج محل رفتم ، هوا بسیار لطیف و خوب بود . آسمان در فصل باران در نهایت زیبایی است و دائم شکل عوض میکند ، حرکت ابرها و بازی آنها در نور فوق العاده زیباست . در هند بهر محل تاریخی که بروید عده ای بدنیاالتان راه می افتند و اصرار میکنند که راهنما شوند . مردی بارهنگه فقیری دنبال من بود و به اصرار می خواست ساختمان را برای من توضیح دهد ، بالاخره ممانعت من بی نتیجه ماند و به او اجازه دادم حرفش را بزنم . پس از مدت کوتاهی که راجع به اتفاقات مختلفی که منجر به ساختمان تاج محل گشت از عشق شاه جهان به زنش ممتاز محل و بقیه قضایا صحبت کرد . من متحیر ماندم که چطور این مرد که شاید صد ها بار این قصه را تعریف کرده این چنین با احساس و روح راجع به این بنا صحبت می دارد ، چطور بعد از سالهای سال مردم این چنین با این بنا رابطه برقرار می کنند و آنرا زنده احساس می کنند قصه ای که او می گفت از نظر تاریخی دقیق نبود ولی نکته مهم این بود که می شد احساس کرد که این بنا

در قلب اوجای مخصوص دارد و بنحوی با او در رابطه است. تاج محل بر اصول معماری ایرانی و توسط یکی از معماران ایرانی دوره صفویه ساخته شده و در واقع از نظر تناسبات به تکامل بسیاری از ساختمانهای دیگر اسلامی نمی باشد و معماری های زیبا تر اسلامی در عالم زیاد است. اما چطور است که این بنا از همه آنها بیشترین قلب انسانها نزدیک شده و دسته دسته مردم در تمام طول سال از اطراف و اکناف دنیا و هند به دیدن آن می روند. آن روز صبح همینطور که او ایمن صحبت میکرد متوجه شدم که این تنها تناسبات و زیبایی نیست، اهمیت در رابطه ای است که با انسان برقراری کند و وای اصول فلسفی و هنری و معماری است، چیزی که این بنا را جاودان نگه میدارد آن رابطه قلبی است که با مردم برقراری کند این همان است که در آینده هنرمندان بهائی بیش از هر چیز به آن توجه خواهند داشت، این در مورد هنر هنری مثل موسیقی و شعر صادق است. داستان و تاریخی که این بنا با خود دارد و احساسات مردمی که در ساختن آن درگیر بوده اند از دهان به دهان و سینه به سینه عبور کرده، به جایی که باید یعنی به صفحه قلب انسان هانسته و اثر گذاشته و این اثری است که کار هنری واقعی انجام می دهد. البته باید توجه داشته باشیم که برای درک آثار هنری احتیاج به علم و آشنائی با اصول هنری داریم. در یکی از نمایشگاه هائی که در زمان خروش چف در روسیه از آثار پیکاسو ترتیب داده شده بود خروش چف در حالیکه به تابلوهای او نگاه میکرد به پیکاسو گفت: من کار شمارا نمی فهمم. پیکاسو پرسید: آیا شما از آثار پیکاسو لذت می برید و آثار می فهمید؟ خروش چف جواب داد: البته خیلی از آن لذت می برم. پیکاسو پرسید: میشود برسم چطور شد که از آنها خوشتان آمد و آثار فهمیدید؟ خروش چف گفت: آنها را می خوانم و لذت می برم. پیکاسو گفت: پس آنها را می خوانید برای اینکه بتوانید آثار پیکاسو را بفهمید؟ خروش چف جواب داد: در مدرسه خواندن و نوشتن آموختم. پیکاسو گفت: خوب می بینید برای اینکه از آثار پیکاسو لذت ببرید چند سال زحمت کشیده اید و تحصیل کرده اید، خواندن شعر را با اشعار پیکاسو شروع نکردید، از اشعار ساده تر شروع کرده بتدریج با کار پیکاسو آشنا شدید و حالا با همه آن سابقه می توانید از آنها لذت ببرید ولی آیا در مورد هنر نقاشی چیزی خوانده اید؟ پس چطور ممکن است هنری را که با قرنهای سابقه شروع شده تا به اینجا رسیده بی هیچ سابقه درک کنید. نیمایوشیچ شاعر معاصر ایران که زمانی مرکز بحث و انتقادات فراوان بود ولی امروز در شرق و غرب مسلم است که هنرمندی بزرگ بوده و در تحول ادبیات معاصر ایران سهم بزرگی دارد و در تازه ای به عالم ادبیات فارسی گشوده است، در یکی از مقالاتش می نویسد که چطور گاهی این مردم بی انصاف در چند دقیقه کاری را که من در نیم قرن انجام داده ام نقد کرده مورد قضاوت و بی التفاتی قرار می دهند. این مسئله خیلی مهم است. هر رفته از هنر محتاج مطالعه و درک و دقت و تحصیل و ممارت فراوان است و هر کس نمی تواند آثار ابراهیمی بفهمد. بنابراین باید در مورد هنرمندان بهائی هم منصف باشیم آنچه آنها خواهند کرد حتماً بدیع و جدید خواهد بود. حضرت عبدالیهامی می فرماید: «هنر و معماری جدیدی بوجود خواهد آمد که تمام زیبایی های سابقه را در بر دارد ولیکن بدیع و جدید خواهد بود» (نجم باختر جلد ۶ ص ۲۰). اگر به بعضی از جوانان ایرانی که در خارج بزرگ شده اند و از هنر ایران چیزی نمی دانند شاهکارهای بهترین اساتید خط عالم را نشان دهیم از آن هیچ نخواهند فهمید چون در مورد آن چیزی نمی دانند.

چو بشتوی سخن اهل دل مگو که خطا است سخن شناس نه ای جان من، خطا اینجا است
 ما باید متوجه باشیم که هنرمندان درک و عرفان وسیع تر خود از توده خلق جلوتر است و هنرمندان در نهایت کوشش و دشواری سعی میکنند چشم مارا به دنیائی که خود ناظر به آنند باز کنند. البته هنر واقعی بالاخره جای خود را باز میکند و بر قلب توده اثر می گذارد. چه که فی المثل حافظ را از افراد عامی تا فضلا و علمای ایرانی همه می شناسند و از اشعارش لذت می برند اما این در اثر مرور قرنهای اتفاق افتاده است. همه نوع آثار هنری ارائه می گردد و وظیفه روحانی ما است که هنرمندان را تشویق کنیم و قدر بدانیم آنچه واقعی و درست است آرام آرام جای خود را باز خواهد کرد و باقی خواهد ماند و آنچه سطحی است از بین خواهد رفت. بهر حال اگر این

فعالیت هانیاشدوسعی نشده باشد چطور هنر واقعی بهائی پیدا خواهد شد؟ در هنر معماری اسلامی ایران ملاحظه بفرمائید. تاریخانه دامغان یکی از اولین مساجد ایران است این بنا تقلیدی است فقیرانه از آتشکده زرتشتی و هیچ چیز از معماری اسلامی مثل گنبد و سایر تناسبات زیبا در آن نیست. ولی هروقت بخواهند از معماری شکوفای اسلامی صحبت کنند از تاریخانه دامغان شروع می کنند. یکبار به مسجد اردستان و یا مسجد شیخ لطف الله نمی رسند. اولین مشرق الاذکار بهائی مشرق الاذکار عشق آباد است سبک این بنا خیلی به مسجد نزدیک است. البته اصول جدید و زیبا هم دارد ولی اگر به افراد غیر بهائی نشان دهید فکر میکنند مسجد است. چون کاملاً متأثر از معماری اسلامی است. دومین مشرق الاذکار بهائی در شیکاگو است که اگر چه هنوز از معماری زمان خود متأثر است ولی جهش فوق العاده و بی نظیری را به طرف معماری آزاد نشان می دهد و فوق العاده زیبا است. در آینده در زمان شکوفائی هنر بهائی مشارق اذکار متعدد و باشکوه ساخته خواهد شد ولی هرگز در تعریف هنر معماری بهائی از آنها شروع نخواهند کرد، بلکه سرد فتر تاریخ معماری بهائی از مشرق الاذکار عشق آباد و شیکاگو آغاز می گردد و این در جمیع عوالم هنری صادق است. اگر ما امروز قدر هنرمندان خود را ندانیم و تشویق نکنیم هرگز به آن شکوفائی نخواهیم رسید. چون این حرکت به آرامی صورت خواهد گرفت و ناگهانی نیست (امروخ جلد سوم ص ۳۰۷)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

« در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهره و باطنیه بوده. انسان بی علم و هنر محبوب نه مثل اشجاری ثمر بوده و خواهد بود. لذا لازم که بقدر وسع سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید »
حضرت عبدالهیه در یکی از الواح خطاب به یک هنرمند بهائی نقاش می فرمایند:
« از اینکه مشغول با کمال صنعتی بسیار مسرورم زیرا صنعت در این دور بدیع عبارت از عبادتست هر چه بیشتر کوشی بخداند یکتر گردی چه موهبتی اعظم از این است که صنعت انسان مثل عبادت حق باشد یعنی چون قلم تصویر دستت باشد مثل اینست که در معبد عبادت حق مشغولی. »

وقتی صحبت از کیفیت هنر و تعالی هنری میشود بعضی به اشتباه بیان میکنند که هنوز وقت این نرسیده است که ما به هنر و کیفیت آن بپردازیم. الآن وقت تبلیغ است. در حالی که ما باید بدانیم که بزرگترین مبلغین بهائی میتوانند هنرمندان بهائی باشند چرا که هیچکس مثل آنان موقعیت تبلیغ نخواهد داشت. ببینید چطور الآن در اروپای شرقی جوانان ما که هنوز اطلاعات کامل امری هم ندارند با ناوختن موسیقی و خواندن اشعار زیبا به قلب مردم رخنه کرده موفق به جلب آنان به امر میشوند. یاقی المثل نقاش مشهور بهائی جناب «دان راجرز» که مشاور و عضو دارالتبلیغ بین المللی هستند از بزرگترین نقاشان آمریکای شمالی هستند. من در بعضی سخنرانی های ایشان در نقاط مختلف دنیا حضور داشته ام که چطور برای جمعی بزرگ از هنرشناسان و روشنفکران ساعتها راجع به امر مبارک صحبت میکنند. بنده برای دریافت جایزه ای برای مشرق الاذکار هند به امریکادعوت شدم. گردانندگان این مسابقه همه از اعضای کلیسای هند و اسقف اعظم کلیسای نیویورک رئیس هیئت داوران بود. این جایزه در واقع همیشه به طراحان کلیساتعلق می گرفته و اخیراً ادیان دیگر را نیز وارد کرده اند، ولی تا بحال به هیچ بنائی جز کلیسای این جایزه ران داده بودند و استثناً در آن سال آنرا به مشرق الاذکار دادند. از اول می دانستم که در آن جمع نمی شود راجع به دیانت بهائی صحبت کرد لذا صحبت خود را به مسائل معماری محدود کردم. در اقام صحبت من اسقف اعظم ایستاد و تقاضا کرد اگر ممکن است حالاً راجع به دیانت بهائی کمی برای ما بگوئید. آنوقت من مفصلاً در مورد امر صحبت کردم. همینطور وقتی در ژاپن به دعوت انجمن آرشیتکت های آن کشور صحبت می کردم از قبل به من تأکید کرده بودند که راجع به دیانت صحبت نکنید. در ضمن سخنرانی خود ذکر کردم که در طرح مشرق الاذکار لازم بود

اصول اعتقادات بهائیان را در ساختمان مجسم نمودن تنه‌ابه اصول اساسی امر نظیر وحدت ادیان و وحدت عالم انسانی اشاره نمودم . بعد از اتمام صحبت موقع سئوالات پنج سئوال اول همه در مورد اصول دیانت بهائی بود ناظم جلسه ایستاد و تقاضا کرد دیگر در مورد دیانت سئوال نکنند تا از معماری صحبت شود نفر بعدی شهردار سابق شهر مرد بسپار مورد احترامی بود ایستاد و گفت : من در ۱۹ سالگی با امریهائی آشنا شدم ولی از آن به بعد با آن قناسی نداشتمه ام ممکن است بگوئید چطور می توانم با بهائیان تماس بگیرم . ملاحظه میفرمائید که چطور امکانات بی نظیر برای ابلاغ امر پیدا میشود .

« دیزی گلیسی » هنرمند بزرگ موسیقی جاز به هند آمد و در زمان خانم گاندی با او مدتها در مورد امر و وضع احبای ایران صحبت کرد و به صراحت گفته بود که برای دیدن مشرق الاذکار به هند آمده و در عین حال کنسرت هم خواهد داد . این هنرمندان میتوانند در هائی را باز کنند که در حالت عادی بروی همه بسته است . در سایر ادیان هم همینطور بوده در عالم اسلام هنرمندانی چون مولوی در واقع قلب مردم را بروی اسلام گشودند . علما فقط به بحث در احکام و تعالیم مشغول بودند . در حالیکه هنرمندان در هائی قلوب مردم را به حقیقت اسلام باز کردند . در هنر شعر جنبه رابطه بسیار محسوس است . شاعر واقعی در هائی خیال را بروی ماباز می کند و ما را به عوالم رویامی کشاند ، وقتی برای بچه ها قصه می گوئیم همینکه شروع می کنیم بایکی بود ، یکی نبود بچه خودش قصه را شروع کرده تا بگوئید شیری بود او میگوید بزرگ بود در جنگل بود . هنرمندان هم ما را به عالم پاک کودکی بر می گردانند و آزادی می گذارند که تخیل کنیم . مثالی می زنم از یکی از شعرای ایرانی که از زمان خودش جلوتر بود و من افتخار آشنائی با او را داشتم و از نزدیک می شناختمش . متأسفانه محمل صدمات زمان را نیاورد و روح حساسش خیلی زودتر از موعد مقرر از این عالم رفت . ارزش سهراب سپهری در هنر و ادبیات فارسی کاملاً مشخص است . بعضی قسمت ها از یک شعر او بنام « صدای پای آب » را انتخاب کرده ام ، عوالمی را که از آن صحبت شد بطور محسوس در خود دارد :

اهل کاشانم .

روزگارم بدنیست .

تکه نانی دارم ، خرده هوشی ، سرسوزن ذوقی .

مادری دارم ، بهتر از برگ درخت . دوستانی ، بهتر از آب روان .

و خدائی که در این نزدیکی است :

لای این شب بوها ، پای آن کاج بلند .

روی آگاهی آب ، روی قانون گیاه .

من مسلمانم .

قبله ام یک گل سرخ .

جا نمازم چشمه ، مهرم نور .

دشت ، سجاده من .

من وضویاتپش پنجره هامی گیرم .

در نمازم جریان دارده ماه ، جریان دارد طیف .

سنگ از پشت نمازم پیدا است :

همه ذرات نمازم متبلور شده است .

من نمازم را وقتی می خوانم

که اذانش را باد ، گفته باشد سرگلدسته سرو .

کعبه ام بر لب آب ،

کعبه ام زیر اقامتی هاست .
کعبه ام مثل نسیم ، می رود باغ به باغ ، می رود شهر به شهر .
«حجر الاسود» من روشنی باغچه است .
اهل کاشانم .

پیشه ام نقاشی است :
گاه گاهی قفسی می سازم بارنگ ، می فروشم به شما
تابه آوازشقایق که در آن زندانی است
دل تنهائی تان تازه شود .

.....

اهل کاشانم ، اما
شهر من کاشان نیست .
شهر من گم شده است .
من باتاب ، من باتب
خانه ای در طرف دیگر شب ساخته ام .
من در این خانه به گم نامی فئناك علف نزدیکم .
من صدای نفس باغچه رامی شنوم
و صدای ظلمت را ، وقتی ازیرگی می ریزد .
و صدای ، سرفه روشنی از پشت درخت ،
عطسه آب از هر رخنه سنگ ،
چك چك چلچله از سقف بهار .

.....

من به آغاز زمین نزدیکم .
نبض گل ها رامی گیرم .
آشنا هستم با ، سرنوشت ترآب ، عادت سبزدرخت .
روح من در جهت تازه اشیا جاری است .
روح من گاهی از شوق ، سرفه اش می گیرد .
روح من بیکار است :
قطره های باران را ، درز آجرها را ، می شمارد .

.....

و نخوانیم کتابی که در آن بادغی آید
و کتابی که در آن پوست شبنم تر نیست
و کتابی که در آن یاخته هابی بعدند .
و نخواهیم مگس از سرانگشت طبیعت بپرد .
و نخواهیم پلنگ از درخلمت برود بیرون .
و بدانیم اگر گرم نبود ، زندگی چیزی کم داشت .
و اگر خنج نبود ، لطمه می خورد به قانون درخت .
و اگر مرگ نبود ، دست مادرپی چیزی می گشت .
و بدانیم اگر نور نبود ، منطق زنده پرواز دگرگون می شد .

ویدانیم که پیش از مرجان ، خلاتی بود در اندیشه دریاها .
و نپرسیم گجائیم ،
بوکنیم اطلسی تازه بیمارستان را .

کارمانیست شناسائی «راز» گل سرخ ،
کارماشایداین است
که در «افسون» گل سرخ شناور باشیم .

حال ببینید آیا این شاعر روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء را درک کرده است یا خیر؟ در واقع خودش می گوید: روح من در جهت تازه اشیاء جاریست . اثر هنری و کتابی که در آن شبنم ترینست ، زنده نیست ، جان ندارد . دیانت بهائی هنر از آموزه های بیرون آورده به زندگانی روزمره مردم می آورد . از همه مهمتر اینست که هنرمند بهائی بنابه تعریف هنر که ذکر شده ، عاشق است و مؤمن و متواضع خواهد بود زیرا می داند آنچه را که درک کرده عطر گل است ، از او نیست متعلق به او نیست ، به قام خلقت تعلق دارد . این مطلب بسیار مهمی است و حکایت «آنرا که خبر شد خیری باز نیامد» است ، اثر واقعی هنری مثل عطر گل در فضا سیال است . توجه کنید به این تصویر در شعر سهراب سپهری که می گوید: « گاهگاهی قفسی می سازم با رنگ ، می فروشم به شما ، تابه آواز شقایق که در آن زندانی است دل تنهایی تان تازه شود .» ببینید چطور باشعربرای شمانقاشی هم کرده است و مرغ دل مادر آن قفس احساس می شود .

* * *

وقتی هنر در دیانت بهائی به زندگی روزمره برگردد مهم است که مادرهای قلب خود را باز کنیم و آمادگی پذیرش و معرفت را داشته باشیم . حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خودشان می فرمایند: (مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی ص ۲۰)

« ای دوست حقیقی در دبستان الهی درس و سبق رحمانی خوان و از ادیب عشق تعلم حقایق و معانی نما اسرار ملکوت جو و از فیوضات لاهوت دم زن هر چند تحصیل فنون و علوم اعظم منقبت عالم انسانی است ولی بشرط آنکه این نهر متصل ببحر اعظم شود و از فیض قدم استفاضه کند . چون چنین شود هر استاد بحری پایان گردد و تلمیذ بنیوع علم و عرفان شود پس اگر علوم دلیل بر جمال معلوم شود فنعم المأمول والا شاید این قطره سبب گردد و از فیض موفور محروم شود زیرا تکبر و غرور آرد و قصور و افتور بخشد علوم حاضره قنطره حقیقت است پس اگر حقیقت میسر نگردد از مجاز چه ثمر و اثر .

در جای دیگری فرمایند: (حضرت عبدالبهاء - شاهراه حقیقت - ص ۱۶۷)

« صنعت عطیة روح القدس است . وقتی این انوار الهی بر ذهن يك موسیقی دان بتابد ، آهنگی خوش نوا و زیبا ظاهر میشود . هر وقت بر خاطر شاعری پرتوافکند ، اثری شاعرانه و لطیف خلق میگردد . هنگامی که افکار نقاشی رابه روح و هیجان آورد ، تصاویر شگفت انگیز و عالی جلوه مینماید . این عطایا وقتی به اعلی غایت خود واصل میگردد که جلوه ذکر و ثنای حق باشند .»

در جای دیگر حضرت عبدالبهاء خطاب به يك نقاش بهائی می فرمایند:

« اما صنعت تو ، این یکی از تعالیم عبدالبهائست که هنر مثل عبادت است و تو باید هنر خود را مستمراً ترقی دهی . از طریق امر مبارک ، تو میتوانی پیشرفت عظیمی در صنعت خود بنمائی زیرا از عالم بالامد خواهی شد . بگو ، من دهنر دارم ، یکی جسمانی و دیگری

روحانی . هنرمادی و جسمانی من آنست که اشکال انسانها را میکشم و هنرمعنوی و روحانی من آنست که ملانکه را تصویر مینمایم و امیدوارم که بالمال بتوانم کمالات حق را مجسم و مصور سازم . هنرجسمانی من عاقبت فانی میشود اما صنعت روحانی من ابدیست . تصویرسازی ظاهری راهر کس از عهده برآید اما هنر روحانی من کار هر شخصی نیست»

کار هنرمند بهائی فوق العاده دشوار است و سالها زحمت و پشتکار و مرارت در پیش است تا بر آن هنر واقعی دست پیدا کند همانطور که برای رسیدن به سرچشمه آب در زیر زمین مدت‌ها کندوکاو و کوشش لازم است وقتی به آب رسیدیم خودش فوران می کند و جاری خواهد شد . ولی بدون شك همانطور که می فرمایند مدد از عالم بالا به این هنرمندان بهائی خواهد رسید ، مادر جستجوی هنر بهائی باید سعی کنیم که این گوهر گرانبهائی را که داریم ارزان نفروشیم چه که تقلید ساده از آثار موجود و یاپکی کردن قطعه شعری یا موسیقی یا نقاشی بدون ذره ای اصالت در واقع فروختن ارزش امر مبارک است به قیمت ارزان و موجب لطمه زدن به کار ما خواهد گشت . شعری را که کسی در وصف یاری گفته برداشتن و فی المثل در مورد حضرت عبدالبهاء تغییر دادن حقیقتاً ارزان فروختن ارزش های هنری و معتقدات ما و دست کم گرفتن آنست و جرم بزرگی است . هنرمندان ما اولودر شروع کار باید در نهایت جدوجهد دنبال مفاهیم تازه باشند و نباید این گوهر گرانبهارا ارزان بفروشند . بدنباله اهمیت امر تبلیغ باید ذکری از سفر اخیر چین بنمایم . چندی قبل از طرف انجمن آرشیتکت های چین برای صحبت در مورد روح معماری در آسیایه آنجا سفر کرده بودم . در بسیاری از کشورهای دنیا مثل اروپای شرقی ، چین ، ژاپن و ایران که سالهای سال شکوفائی هنری را پشت سر گذاشته اند و حال در معرض هجوم هنری بندوبار غربی قرار گرفته اند نگرانی بسیار شدیدا است و فی داندند چگونه می توانند اصول هنری و فرهنگی خود را حفظ نمایند . برای مثال در مرحله چینی های و نکور انسان بیشتر احساس میکنند در چین است تا در یکن . زیرا در یکن هیچ یک از عوامل معماری و هنری چین دیده نمی شود و یکی از مهمترین مطالب در مورد امر تبلیغ اینست که در این نوع کشورها تشنگی شدیدی برای اتصال گذشته خود به امروز و آینده احساس میشود و بدنبال کاری اصیل می گردند . چرا که فی شوق فقط خود را به گذشته محدود کرده و هنر جدید را نادیده گرفت . زمان و قرن و مصالح و وسائل تغییر کرده گنبد های قدیمی بر حسب ضرورت تکنیکی ساخته میشود ، در حالیکه امروزه امکانات فوق العاده متنوع و متفاوت است ، بعضی از احیا فکر میکنند که یکی از اصول مشرق الاذکار داشتن گنبد است . این مطلب اشتباه است حضرت ولی امر الله بصراحت می فرمایند گنبد لازمه مشرق الاذکار نیست در حال حاضر چون مردم بین بناهای مذهبی و گنبد را بطنه ای می دانند در مشارق اذکار گنبد استفاده شده لکن در آینده معماران بهائی طرح های دیگر خواهند ساخت . حضرت عبدالبهاء می فرمایند : « يك هنر و معماری جدیدی بوجود می آید که تمام زیبایی های سابقه را در بر خواهد داشت و لکن بدیع خواهد بود . » (مجم باختر جلد ۶ ص ۳۰ و ۳۱ ، ما با بدبانیم که هنر بهائی رجز خوانی درباره هنرهای گذشته نیست بلکه بدیع و تازه خواهد بود ، این همانست که همه این کشورها محتاج آنند ، فرهنگ و هنری که بدیع و تازه است لکن روح فرهنگ و هنر این ممالک را محفوظ میدارد . در این سفر چین من به هر کجا که رفتم وقتی راجع به این اصول صحبت کردم همگی امیدوار شدند . در یکی از این جلسات یکی از دانشجویان چنین گفت ، من متوجه شده ام که بهائیان جواهر وجود افراد را درک می کنند و به آنها نشان می دهند . به او گفتم می دانی که این عین بیان حضرت بهاء الله است؟ وقتی غیر بهائیان به این ممالک می روند عقب افتادگی آنان را به رخشان می کشند و این افراد احساس عقب ماندگی و کوچکی می کنند . وقتی اجابزبانی ها و نکات مثبت فرهنگی آنها را درک می کنند و به آنها می نمایانند به خود امیدوار میشوند . گل لوتوس که اختراع من نیست در هند آترافراوان می بینید ، هر جا بروید دیده میشود . در هنر نقش دیوار معبدی در هر طرح گنبدی همه جاهست . من این طرح را از خودشان گرفته ام و یادیدی نو به آن نگریسته جلوی شان قرار داده ام . بزرگترین

مشکل ما این بود که میخواستیم در هند معبد بسازیم. زیراندی ها هربائی را به عنوان معبد قبول نمی کنند. در هند در سرهرتیه ای يك معبد زیبا موجود است. حال چطور آنها را دعوت کنیم که در ساختمان مدرن تازه ای که توسط شخصی خارجی ساخته شده به دعابنشینید. من در هنگام مطالعه به یکی از معابد هندو که در حال ساختمان بود رفتم از کارگرها پرسیدم این معبد چگونه طرح شده است و معمار آن کیست؟ گفتند معابد ما معمار ندارد. پرسیدم پس چه کسی آنرا طرح می کند؟ گفتند کاهن بزرگ معبد را طرح می کند طرح معبد عمل مذهبی است. خواستم با آن شخص ملاقات کنم گفتند او نصف روز در حال عبادت است و نصف روز کار می کند. آنها معتقدند که در هنگام عبادت به کاهن الهام می شود و طرح معبد را مجسم می بیند. هرچه طرح معبد پیچیده تر باشد دلیل این است که این طراح سیروس لک پیشرفته تری در مسیر این جستجوی روحانی خویش کرده است و به اعتقاد آنها او کین فرمی که در ذهن کاهن نقش می بندد شکل حباب است و گنبد چون حباب است هندوها آنرا تجسم او کین مرحله سلوک می دانند و دلیل بر محدودیت فکر و قوای روحانی طراحش میدانند. در عین حال در هند گنبد علامت مشخصه مسجداست. حال اگر ما چیزی بسازیم که گنبد دارد آنرا مسجد می خوانند. طرح مشرق الاذکار از طرفی باید کاملاً بدیع می بود، چرا که دیانت بهائی دیانتی بدیع و جدید است و از یک طرف باید رابطه با قلبیهای آنها برقرار کند و احساس کنند این معبد به خود ایشان تعلق دارد. امروز که مشرق الاذکار هند میلیونها مردم را از مذاهب مختلف به سوی خود جلب می کند برای مردم آسیا جالب توجه است. اینست که دولت چین با تمام وسواسی که در مورد افراد خارجی دارند از من دعوت کردند تا در مورد این رابطه برای معماران چین صحبت کنم و فیلم مشرق الاذکار را در تلویزیون چین به نمایش گذاشتند.

این جنبه بسیار مهم و دیدی که بهائیان از هنر و فرهنگ عالم دارند و در واقع همان توجه به روابط ضروریه منبعت از حقایق اشیاء درهای عالم را بسوی امر مقدس بهائی باز خواهد کرد و بعقیده من هنرمندان ارجمند بهائی در آینده کلید این دروازه را در اختیار ما اهل بهاء قرار خواهند داد. چقدر مهم است که ما به این جنبه بسیار با اهمیت هنرناظر و نسبت به آن آگاه و متذکر باشیم. با تشکر فراوان از بردباری شما



هیئت ارکستر و گروه خوانندگان "کر" دومین کنگره جهانی بهائی نیویورک